



همواره پرسش راهی است برای گام گذاردن در آن، تا واقعیت و حقایق امور بر ما روشن گردد. این راه یا در وسعت تاریخ، فلسفه و علوم قرار دارد یا در بطن دین، انسان و عالم. آنچه برای پرس و جوکننده اهمیت دارد، زدودن غبارهای نادرستی و ناآگاهی از ساحت چیزی است که می‌خواهد به آن برسد و با آن پاسخ پرسش خویش را دریافت کند. از طرف دیگر دریافت و درک پرسش، خود فی‌نفسه پاسخی است آگاهانه به آن. چه اگر ما به پرسش، علم واقعی نیابیم، در دام توهمی غیرمعقول قرار می‌گیریم و هم پرسش را تحریف می‌کنیم و هم سده راه رسیدن به حقیقت خواهیم شد (هایدگر، ۱۳۷۵: ۲۳).

در این جا نیز ما با پرسشی مواجه هستیم که صورتبندی ساده آن به قرار زیر می‌باشد: در حدود ۱۵۰ سال پیش، ایران در اثر تماس با غرب، پاره‌ای از تکنولوژی‌های مغرب‌زمین را دریافت کرد؛ تکنولوژی‌هایی که به نسبت زمان و مکان مدرن بودند. اما این تکنولوژی‌ها، نه تنها موجب رشد، پیشرفت و توسعه ایران نشدند بلکه ایران به طور رقت‌باری در عقب‌ماندگی و رکود تمام عیار باقی ماند. چرا ایران با وجود اخذ تکنیک از غرب، پیشرفت نکرد و توسعه نیافت و عقب‌مانده ماند؟ هدف ما در این مقاله، تفکر و جستجو است تا به پاسخ این پرسش دست یابیم. ابتدا همچون که شیوه‌ای معلوم و موسوم است، می‌توان در فواید و اهمیت این پرسش و پاسخ به این نکته اشاره کرد که یکی از دغدغه‌های اصلی کشور ما، ایران، به مثابه یکی از کشورهای در حال توسعه، عبور از وضعیت عقب‌ماندگی و بی‌سامانی در عرصه‌های مختلف فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، علمی، اقتصادی، صنعتی، مدیریتی، مردمی و ... است؛ و رسیدن به جایگاه و استانداردهایی است که کشورهای غربی به آن رسیده‌اند. این کشورها با دارا بودن وضعیت پیشرفته و مطلوب در زمینه‌های ذکر شده در رفاه و آزادی به سر می‌برند و در کل زندگی دنیوی آنان به گونه‌ای است که همگان نسبتاً از وضعیت‌شان راضی و خشنود هستند.

این پرسش به ما کمک می‌کند - به شرط این که پاسخی مملوس و راه‌گشا بیابیم - تا موانع تاریخی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی را درک کنیم و آنها را یا نابود کنیم و یا این که به حداقل برسانیم تا مسیر عبور از سیاهی و عقب‌ماندگی و بی‌ثباتی را به سرعت طی کنیم و به جامعه‌ای ثروتمند، خوشبخت و مرفه دست یابیم.

اما تأمل در پرسش و درک برخی از نسبت‌ها به ما نشان می‌دهد که واقعیت چیزی فراتر از آرمانها و رویاهای یوتوپیایی است. این که «چرا ایران با اخذ تکنیک از غرب باز هم «عقب‌مانده» باقی ماند؟» پرسشی است سراسر فرینده و در عین حال موجه و مقبول. فرینده است از جهت اینکه بسیاری از مسائلی را مفروض‌الوجود گرفته که صحت و بطلان آنها در بوته بحث و جدل و نزاع بی‌پایان است. مفروضاتی نظیر عقب‌مانده بودن ایران، پیشرفته بودن غرب، مسیر خطی که همه از آن عبور می‌کند و به غرب می‌رسند، مطلوبیت غرب و نامطلوبی ایران و خودمان. از سوی دیگر، موجه است چون کمتر کسی به خود جرأت تأمل و تردید در آنها می‌دهد. از منظر غالب، این مفروضات واقعی هستند و این پرسش نیز عین خواست و مطالبه‌ای تاریخی است که درد آن بسیاری را رنج می‌دهد و به چاره‌اندیشی واداشته است (بهنام، ۱۳۷۵: ۴۵).

نکته‌ای که می‌خواهم به آن اشاره کنم این است که از منظر نویسنده، این پرسش و برداشت عامی که از آن می‌شود، تا حدودی گمراه‌کننده است و در جای خویش به درستی استقرار نیافته است. با همه این اوصاف، ما فرض را بر صحت صورتبندی مسئله قرار می‌دهیم. اما ضرورت دارد که قبل از ورود به بحث اصلی به ذکر نکاتی پردازیم:

ابتدا لازم است بفهمیم این که «چرا ایران توسعه نیافت؟»، در چه زمینه‌ای طرح شده است. از ظاهر پرسش مستفاد می‌شود که این مسئله‌ای تاریخی است و راجع است به تاریخ ایران اعم از تاریخ کشور ایران و اعم از سابقه مناسبات ایران با جوامع دیگر. درست است که زمینه پرسش تاریخ است ولی این پرسش، پرسش از تاریخ نیست که با رجوع به منابع تاریخی بتوان پاسخ شایسته‌ای برای آن یافت. و سرشت سؤال مورد نظر حکایت از آن دارد که پرسش، هر چند به اعتباری تاریخی است ولی پاسخ را در حوزه فلسفه باید جستجو کرد.

در حوزه تاریخ، ما با تحلیل و تفسیر وقایع روزمره سیاسی، اقتصادی و ... - کلان و خرد - مواجه هستیم و در حقیقت، این تحلیل و تفسیر احتیاج به بینش فراگیر تاریخی دارد که شاید مورخان انگشت‌شماری از عهده آن برآیند. همچنین تحلیل و تفسیر وقایع تاریخی، علل و معلول بودن حوادث

را در نسبت با یکدیگر آشکار می‌سازد نه پاسخ این مسئله که چرا ایران توسعه نیافت؟ زیرا «چرا»یی عدم توسعه یافتگی ایران، معلول یک یا چند حادثه تاریخی نیست که با رجوع به تاریخ آنها را کشف کرد بلکه معلول موقعیت تاریخی- فرهنگی ایران است. بررسی و تفهیم در باب موقعیت تاریخی یک قوم با فلسفه به طور اعم و با فلسفه تاریخ به طور اخص، مناسب دارد. دیگر اینکه بهتر است محور اصلی کار ما، عدم توسعه یافتگی ایران در مقایسه با توسعه یافتگی غرب باشد؛ چرا که در این مساله، اهمیت فراوانی برای نسبت ایران و غرب لحاظ شده است که به واقع، درست و حقیقی است.

در پایان این مقدمه مختصر و اجمالی، صورت کلی روش خود را در این مقاله نمایان می‌سازیم: ابتدا ما برای پاسخ به پرسش مطروحه به بحثی در باب تکنولوژی می‌پردازیم و از زاویه «تکنیک» تلاش خواهیم کرد علت عدم توسعه یافتگی ایران را دریابیم و بخش بعدی بحث در مورد چگونگی و ماهیت نسبی است که ایران با غرب برقرار کرده است تا از این دریچه دریابیم که آیا نحوه نسبی که ما با غرب داریم، موجب عدم پیشرفت ما شده است یا نه؟ در بخش پایانی مقاله، این موضوع مطرح می‌شود که اساساً ایران چه ظرفیت‌ها و امکاناتی برای پذیرش و هضم توسعه به معنا و سبک و سیاق غربی آن داراست. در پایان به اختصار با توجه به مطالب مطرح شده چرایی عدم توسعه ایران را بازگو می‌کنیم.

شاید بتوان در ساده‌ترین صورت تکنولوژی را بدین نحو تعریف کرد: تکنولوژی، ابزاری است برای کم هزینه‌تر رسیدن به هدف و منظوری که ما انسان‌ها داریم (هایدگر: ۳۸). این به یک اعتبار تعریف صحیح و درستی است. در واقع آن اعتبار نیز نسبی است که تکنولوژی به مثابه ابزار و وسیله با هدف و انسان برقرار می‌کند.

اگر از این منظر به تکنیک نگاه کنیم، کار برای ما ساده‌تر است چرا که تکنولوژی را ابزاری می‌دانیم که صرفاً باید آن را به کار گیریم و به اهداف مورد نظر خویش دست یابیم. در این جا تکنولوژی را معادل با فن و ابزار گرفته‌ایم که پیش فرض به کارگیری آن هم نهفته در این معنا است که آن امری خنثی است. به عبارت دیگر در چارچوب استفاده از تکنیک (نگاه کاربردی به آن) اهمیت چندانی ندارد این تکنیک از سوی چه کسانی ساخته شده است و آنها از آن چه استفاده‌ای اعم از خوب یا بد می‌کنند و هدف‌شان از ساخت آن چه بوده است.

از سوی دیگر نتیجه مطالب بالا این خواهد بود که ما خود را مجاب سازیم که می‌توانیم با استفاده از تکنولوژی که در غرب و یا جایی دیگر تولید شده است، به همان اهداف و جایگاهی برسیم که ایشان

رسیده‌اند، و این موضوع فرع بر مطلب دیگری است و آن این است که انتقال و نحوه دریافت تکنولوژی امری فیزیکی است که از سوی هر کسی قابل اجرا است. ما نیز می‌توانیم با انتقال تکنیک به حوزه زیستی خودمان از مواهب و فواید آن بهره‌گیریم. این فواید در تمامی امور مربوط به اقتصاد و سیاست و دین و مذهب و هنر و علم و اجتماع و ... قابل پیگیری و عملی است. به نحوی که هر یک از این حوزه‌ها به صورت چشمگیری می‌توانند در ذیل تأثیرات تکنولوژیک متحول شوند و نه تنها خود صورت‌های نوینی پیدا می‌کنند بلکه اساساً جریان رکود و پسرفت در آنها - با توجه به مسائل خاص خودشان - به جریانی پویا و مؤثر و پیش‌رونده بدل می‌شود.

این دیدگاه، رویکردی غالبی است که اکثر ما چه نخبگان و روشنفکران و چه مردمان عادی آن را می‌دانیم و باور داریم. اقتضائات پذیرش این دیدگاه در دو حوزه نظری و عملی علاوه بر مباحث پیش گفته این می‌شود که ما بپذیریم - اگر نگویم علل اصلی - یکی از علل مهم پیشرفت و توسعه یافتگی تمدن غربی، ایجاد تکنولوژی‌های نوین و به کارگیری مداوم آن همراه با تأسیس روش‌های نو متناسب با تکنیک‌های جدید در زمینه‌های مختلف بوده است. این به کارگیری تا بدان جا پیش رفته است که غربی‌ها در حوزه نظامی و قهری دارای مدرن‌ترین سلاح‌ها و در زمینه اقتصادی دارای بزرگترین کارخانه‌های تولید و محصولات جدید اعم از کشاورزی، البسه و ... و در حوزه فرهنگ دارای بزرگترین و فراگیرترین رسانه‌ها و در حوزه سیاست، دارای بهترین و مطمئن‌ترین حکومت‌ها و در حوزه اجتماع، دارای امن‌ترین و قانونی‌ترین اجتماعات می‌باشند که حقوق انسان‌ها در آن مراعات می‌شود و کمترین ظلم در حق افراد صورت می‌گیرد و از این رهگذر بر عالم و آدم حکم می‌رانند (پسی، ۱۳۷۶: ۲۶۰-۲۵۷). همچنین می‌پذیریم اگر ما نیز می‌خواهیم به توسعه دست یابیم باید از تکنولوژی آنها استفاده کنیم؛ این استفاده حد و مرزی نمی‌شناسد و لازمه آن تغییر در فرهنگ عمومی خودمان است. در فرهنگی که نسبت تنگاتنگی با ترس از تکنولوژی‌های مدرن و استفاده از آنها دارد و از طرف دیگر ارتباط وثیقی با تعهد و التزام به روشها و ابزارآلات کهنه و فاقد کارایی پیدا کرده است که استفاده از آنها علاوه بر این که ما را از تکنولوژی جدید محروم می‌کند، به صورت فزاینده‌ای موجب جهل و عدم مهارت در فرصت‌های دنیای جدید می‌شود.

ما با قبول این دیدگاه به سراغ تکنولوژی رفتیم. از زمانی که با غرب به صور گوناگون تماس حاصل شد، تلاش کردیم تا جایی که قادر هستیم و آنها اجازه می‌دهند از غرب تکنولوژی و ابزار اخذ کنیم و آنها را به روش‌های مختلف به کار گرفتیم، ولی به هدفی که مد نظرمان بود نرسیدیم؛ یعنی

«توسعه یافته» نشدیم. به نظر می‌رسد علت را باید در جایی دیگر جستجو نمود: در نحوه نگاه‌مان به تکنیک. علت را باید در نحوه نگاه‌مان به تکنیک جستجو کنیم. در این جا قصد داریم نگاهی دیگر از زاویه‌ای متفاوت به تکنولوژی بیفکنیم و علت را در این نگاه جستجو کنیم.

در این رویکرد متفاوت، تکنولوژی را به عنوان ابزار تعریف نمی‌کنند بلکه به تکنولوژی قطع نظر از ابزارهای تکنیکی می‌نگرند. در واقع برای رسیدن به شناخت حقیقی از چیستی تکنولوژی، باید از مرحله شناخت ابزارهای تکنولوژیک فراتر رفت و در پی درک ماهیت تکنولوژی بود. تکنولوژی نحوی انکشاف است که وجود را از خفا به ظهور می‌رساند. ماهیت این انکشاف پوئیسس^۱ است که در فارسی به ابداع ترجمه شده است. و آنچه این پوئیسس را صورتبندی می‌کند «گشتل»^۲ نام دارد. در واقع گشتل، چارچوب و قالب‌بندی است که وجود را به صورت منبع ذخیره انرژی آزاد می‌کند. لازمه گشتل، توجه به این معنا است که وجود (طبیعت) منبع ذخیره انرژی و امکانات است که با تسلط مداوم بر آن می‌توان این انرژی را آزاد کرد و به ظهور رساند. این خصیصه برنامه‌ریزی کردن طبیعت و تسلط پیوسته بر آن چیزی است مربوط به ذات تکنولوژی و انسان نیز نمی‌تواند در وقوع آن دخل و تصرف کند، تنها قادر است شکل رویداد آن را معین سازد (هایدگر: ۴۰). در این معنا از تکنولوژی، ما با اقتضائات و الزامات متفاوتی روبرو هستیم. منظور از اقتضائات و الزامات این است که تکنولوژی دارای یک سری قوانین است که همواره با آن همراه هستند و انسان ناگزیر است به آنها گردن نهد.

از طرف دیگر این الزامات به پیامدهای استفاده از تکنولوژی باز می‌گردند. یعنی استفاده ما از تکنولوژی، خود نیز دارای پیامدهای خاصی است که صرف نظر از دخل و تصرف‌ها انسان در آنها، خود را بر محیط و انسان تحمیل می‌کنند.

اگر برخی از این اقتضائات را مختصراً شرح دهیم، علت عدم توسعه یافتگی خود را علیرغم اخذ تکنیک از غرب درک خواهیم کرد. ماهیت تکنولوژی به نحوی است که بر اساس هدفی خاص که برای رسیدن به آن هدف شکل یافته است، عمل می‌کند. در واقع، تکنولوژی به مثابه ابزاری خنثی نیست که به وسیله هر کس به کار رود و در پی هر گونه هدفی باشد (هایدگر، مارتین و...، ۱۳۷۷: ۴۶)، بلکه مورد استفاده از تکنولوژی از طرف سازندگان آن تعریف شده است. در کشور ما بدون توجه به

۱- Poiesis.

۲- Geschtell.

این معنا، درصدد بودیم و هستیم تکنولوژی را وارد کنیم و به هر نحو که خود صلاح می‌دانیم آن را به کار گیریم و نتیجه چنین دیدی هم روشن است، استفاده از تکنولوژی مثلاً رسانه‌ها، نه تنها موجب رشد و آگاهی اجتماعی در جامعه ما نشده است بلکه موجب اختلاف و شکاف‌های اجتماعی شده که به سختی قابل جبران است.

اقتضای تکنولوژی، بستر فکری - فرهنگی خاصی است که تا آن بستر شکل‌نگیرد تکنیک هرگز در جامعه قوام نمی‌یابد. مهمترین خصیصه این بستر، شکل‌گیری علم تجربی و حرکت در چارچوب روش‌های پوزیتیویستی برای درک مسائل طبیعی و انسانی است. و هدف علم تجربی، که در قالب غایت به کارگیری تکنیک خود را نشان می‌دهد، تسلط بر طبیعت است. طبیعت لفظ عامی است که قابل اطلاق بر تمامی اشیاء طبیعی از زمین و آسمان و آب و گیاه تا انسان و موجودات دیگر است. غرب با این دید، تکنولوژی را به کار می‌گیرد و با آزاد کردن انرژی بالقوه طبیعی، امور طبیعی و انسانی خود را کنترل و بهبود داده است و این دید، محصول دهها سال تلاش و سیطره بر طبیعت و تحقیق و تفکر در باب علوم طبیعی است (داوری اردکانی، ۱۳۷۹ الف: ۱۰۵).

در ایران چنین زمینه فرهنگی - فکری وجود نداشته و اکنون نیز وجود ندارد تا تکنولوژی در جامعه قوام گیرد و ثمراتی که در غرب داشته، برای ما نیز داشته باشد. تنها سنتی که به طرز شگفت‌آوری در جامعه ما جریان دارد و در تار و پود بافت اجتماعی - فرهنگی - فکری ما رسوخ یافته، سنت دینی - فلسفی است. در این سنت، طبیعت به جای آنکه منبع ذخیره انرژی باشد، آیت اعظم اسم خداوند است. نشانه‌ای که نه تنها قدرت خداوند را در خود آشکار می‌سازد بلکه همچون مادری مهربان، نیازهای زیستی ما را چه در حوزه مادی و جسمی و چه در حوزه روانی، برطرف می‌سازد. در واقع ما خود را در آینه طبیعت می‌بینیم و چه کسی طاق آن دارد که آینه وجود خویش را در هم بشکند تا از آن به امکان و ابزاری دست یابد تا بر عالم و آدم غلبه کند (نصر، ۱۳۷۹: ۸۹).

در سنت فلسفی ما نیز این معنا به صورتی دیگر تجلی یافته است. هم‌وغم متفکران ما این بوده است تا با شناخت ماهیات اشیاء و امور عالم در افاق وجود، خود را تا جایی که ممکن است در تشبه و تطابق با عالم و طبیعت قرار دهند. بدین معنا که وجود انسان از وجود طبیعت جدایی‌ناپذیر است و هر کدام در واقع مکمل یکدیگر می‌باشند (همتی، ۱۳۶۶: ۵۸). این استکمال مقتضی آن است که ما خود را در هماهنگی کامل با طبیعت قرار دهیم و نه این که در صدد حاکمیت بر آن باشیم و این است راز عدم رغبت و توجه ما به علوم طبیعی و روش‌های پوزیتیویستی که زیربنای فهم و استفاده از تکنولوژی

می‌باشند.

در واقع ما به دلیل آنکه غایت روش علوم تجربی با ذات و غایت سنت دینی - فلسفی مان در تناقض و تباین تام است از پذیرش آنها و گردن نهادن بر الزاماتشان استنکاف می‌ورزیم و این خود موجب می‌شود که اخذ تکنولوژی از غرب، از هدف و غایت اصلی‌اش دور شود و از ماهیت‌اش خالی گردد این دوری از هدف در عدم بازدهی و عدم کارایی تکنیک در جامعه بروز می‌یابد. در حقیقت تکنیکی که بدون توجه به غایت اصلی (تسلط بر طبیعت) استعمال شود اگر بی‌فایده نباشد به استقرار پیامدهای ضد خود در محیط سوق یافته و نه تنها موجب توسعه به سبک غربی نمی‌شود بلکه در سنت گسترده جامعه ایرانی هضم می‌شود و کارایی خود را از دست می‌دهد و از صورت ابزاری به صورت مصرفی روزمره تنزل می‌یابد.

اقتضای دیگر تکنولوژی، «تمامیت تکنولوژی در اخذ و بکارگیری» آن است. بدین معنا که تکنولوژی از یک کلیت نشأت گرفته و خود نیز یک کلیت تام است که نمی‌توان به صورت گزینشی و بر اساس امیال و خواستن‌های خود بخشی از آن را - به هر علتی - وانهیم و بر بخشی دیگر دست بگذاریم و آن را اخذ کنیم. در اخذ تکنولوژی یا باید تمامیت آن را بپذیریم و یا باید به کل آن را وانهیم چرا که اخذ ناقص تکنولوژی و نگاه دست‌چین و گزینشی به آن، آن را از ماهیت حقیقی خود دور می‌سازد و عمل را از آن سلب می‌کند. این دیگر تکنولوژی نیست که انتقال یافته است بلکه چیز دیگری است با کاربرد و پیامدی نامشخص و پرابهام.

وجه دیگر، «به کارگیری تکنیک در تمامیت آن» است. در این صورت نیز باید روش به کارگیری ما متناسب با اهداف تکنیک باشد چرا که روش غیرمتناسب با غایت تکنیک نیز آن را عملاً عقیم می‌سازد. در حقیقت، پایه، غایت و روش تکنیک سه بعد در هم تنیده آن است که در به کارگیری تکنیک باید هر سه بعد در تناسب ذاتی با هم قرار گیرند و هرگونه ناهماهنگی در این سه گانه، تکنیک را مسخ خواهد کرد (هایدگر، ۱۳۷۷: ۹۸-۹۷).

لازم به تذکر است که در جامعه ما هر چند تکنیک را از غرب اخذ کردیم و آن را به کار گرفتیم ولی نه در اخذ و نه در بکارگیری به امر تمامیت تکنولوژی اهتمام نداشته‌ایم. تصور ما بر این بوده و هست که ما این توان را داریم که به صورت گزینشی تکنولوژی را از غرب انتقال دهیم و به دلخواه از آن استفاده کنیم. و این همان اشتباهی بوده است که موجب شده تکنولوژی در جامعه ما از مسیر ذاتی خویش انحراف یابد و هرگز به چیزی که در غرب منجر شده، در این جا منجر نشود (داوری اردکانی، ۱۳۷۹، الف: ۱۴۷).

همین امر یکی از دلایل توضیح نگرفتن صورت‌های تکنولوژیک در کشور ما است. منظور از صورت‌های تکنولوژیک، مناسبات، مبادلات و سازمان‌ها و قواعدی است که یا بر پایه تکنیک به وجود آمده‌اند و یا جزء مقارنات و ملازمات و اجزای کلان زمینه‌ساز به کارگیری تکنولوژی هستند. این صورت‌های تکنیکی هستند که ابزارهای تکنولوژیک را از کثرت به سمت وحدت کاربردی سوق می‌دهند و به سامانه‌های نظام‌مند تکنولوژیک در یک جامعه مبدل می‌شوند. در جامعه ما به علت نبود این صورت‌ها و تعینات، تکنولوژی‌های وارداتی نه تنها هیچ پیوندی با هم ندارند بلکه در گسستی کامل، پاره‌ای از موارد با ورود در حوزه‌های متعلق به دیگری به تلاطم‌ها و بی‌ثباتی‌هایی منجر شده‌اند. از سوی دیگر جامعه به علت عدم یک سیستم راهبردی تکنولوژیکی نمی‌تواند خود را با خواست و غایت‌های تکنیک هماهنگ سازد و این به معنای سرباز زدن از اقتضانات تکنولوژیکی و نرسیدن به هدف تکنولوژیک در جامعه است. هدفی که لازمه آن توسعه بخش‌های مختلف اجتماع در ذیل پذیرش تقدیر قطعی تکنولوژی است.

در این بخش در باب نسبت ایران با غرب مطالبی بیان خواهد شد. ابتدا به تصویری که غرب در ذهن ما ایرانیان داشته است، اشاره می‌کنیم. نحوه مواجهه ما با غرب در یک موقعیت خاص تاریخی بوده است. این موقعیت، دارای تصاویر متفاوتی است که یکی از آنها به تصور ما از غرب و دیگری به تصور ما از «خودمان» راجع است. ایرانیان بر اساس این تصویر دوگانه، می‌کوشیدند نسبت خود را با غرب سامان دهند (بهنام، ۱۳۷۵: ۶۰).

تصور ایرانیان از غرب به طور کلی در برگیرنده مؤلفه‌هایی است که غرب را در جایگاهی مطلوب و آرمانی قرار می‌دهد و غرب به مثابه غایتی نگریسته می‌شود که ایرانیان در ذهنیت تاریخی‌شان در پی آن بودند و آرزوی دستیابی به آن را داشتند (همان). مطلوبیت غرب تا حدودی برای ما روشن و بدیهی است و به طور خلاصه می‌توان به نکاتی در این زمینه اشاره داشت. ممالک مترقی اروپایی از وجوه گوناگون اقتصادی، فرهنگی، نظامی، تکنیکی، اجتماعی، حکومتی و ... به حدی از رشد و بالندگی رسیده بودند که سامانه زندگی‌شان منظم و سیستماتیک شکل یافته بود. از منظر فرهنگی و علمی، آنها علوم تجربی را توسعه داده بودند و در مدت کوتاهی نظریات جدید و پژوهش‌های تازه در حوزه‌های دانشگاهی پدیدار شد. در زمینه اقتصادی، از طریق تجارت گسترده و صنعت عظیم، غرب ثروتمند و غنی شده بود و حکومت‌های سلطنتی را برانداخته و دارای مشروطه و دموکراسی بود

که مردمان دارای حق آزادی و رأی انتخاب حاکمان بودند و این دموکراسی‌ها بر مدار قانون می‌چرخیدند و همه امور در چارچوب قانون شکل می‌یافت و بی‌نظمی و هرج و مرج از ساحت اجتماع رخت بر بسته بود.

به طور کلی، غرب به مدینه فاضله‌ای دست یافته بود که هر یک از مردمان عاقل، آرزوی آن را در سر می‌پروراندند. مدینه‌ای که همه در رفاه و آرامش و آزادی در کنار هم در سایه دموکراسی و قانون زندگی می‌کردند و رشد آموزش و بهداشت و کاهش مرگ و میر، آینده سعادت‌مندانه را برای فرنگیان نشان می‌داد. در مقابل این تصور از غرب، «تصور از خود» وجود داشت (همان: ۶۲). این تصور در یک دیالکتیک با تصویر غربی شکل می‌یافت و باز آفریده می‌شد. بدین معنا که ما در مقایسه با غرب، وضع خود را رصد می‌کردیم. در این رصد، هر آنچه دیده می‌شد، نشانه‌های ویرانی و یأس می‌داد چرا که در مملکت ایران نه از علم و دانش و آموزش خبری بود و نه از بهداشت و قانون و آزادی. آموزش در مشتی مکتب‌خانه سنتی و «زهوار در رفته» خلاصه می‌شد و نزدیک به ۹۰ درصد ملت در بی‌سوادی به سر می‌بردند و از آزادی همانقدر می‌توانیم سخن بگوییم که از سواد آموزش (زیباکلام، ۱۳۷۷: ۹۲).

در رأس مملکت، سلطنت‌های ایلی و قبیله‌ای بودند که حکم می‌راندند و آنچه به ملت اعطا می‌کردند بسته‌ای بود از فقر و بدبختی و خفقان. مردم همه رعیت بودند و حق بیان و رأی نداشتند و به جای حاکمیت قانون، حاکمیت درباریان و شاهان استقرار داشت. هرج و مرج و غارت و نبود امنیت نیز اوضاع را تکمیل می‌کرد که واقعاً به این نقطه برسیم که ما ملتی عقب‌مانده و مفلوک هستیم و تنها راه ما برای خروج از این وضعیت اسفناک، تاسی به غرب در تمامی شئون زندگی است. تاسی که بتواند ما را به رفاه و قانون و آزادی و ثروت و تکنیک و علم و تمدن و آبادانی و دموکراسی برساند (همان: ۶۴).

بعد سعی ما بر این شد از وضعیت موجود خلاص شویم و به سمت رسیدن به تصویر غربی در عینیت حرکت کنیم. در اولین مرحله تلاش کردیم به تاسی از غربیان، ظاهر و سبک زندگی (از لباس پوشیدن تا راه رفتن و مسکن و غذا) را تغییر دهیم و متجدد شویم. بعد از حکومت سلطنت و استبداد شاهان بی‌سواد نالیدیم و فریاد کردیم و جنبش مشروطه راه انداخته تا قانون استقرار یابد. قانون را خودمان نوشتیم، یگراست به سراغ قانونین بلژیک و فرانسه از ممالک مترقی اروپا رفتیم و قوانین آنها را قانون اساسی ایران اعلام کردیم.

آموزش مکتب‌خانه‌ها را منسوخ کردیم و مدارس و دانشگاه به سبک غربی با مطالب غربی ایجاد

کردیم. استاد و معلم از غرب آوردیم تا فرزندانمان زیر نظر آنها متمدن و باسواد شوند. تلاش کردیم از تکنولوژی غربی استفاده کنیم و کردیم. اما توسعه یافته نشدیم. چرا؟ برای پاسخ به این چرایی بهتر است مقداری به چگونگی ماهیت حقیقی نسبت‌مان با غرب روی آوریم. اگر در تصاویر دوگانه‌ای که آمد؛ تأمل و درنگ کنیم، آنچه از غرب در ذهنیت ما نمودار شده بود تعینات، مناسبات و ظواهر تمدن غرب است. به مثل می‌توان گفت ما حجم بیرون از آب کوه یخ را دیده‌ایم که نسبت به حجمی که در زیر آب پوشیده می‌ماند، بسیار کوچکتر است.

تصور ما بر این بود که می‌توانیم با اخذ قانون و آداب و سنن و سازمان‌های غربی و سبک زندگی‌شان همانند ایشان، ما نیز پیشرفته و مدرن شویم ولی از آن جایی که ما به مبانی و اساس این مسائل توجه نکردیم و آنها را در جامعه پیاده نکردیم، این مسائل نیز در سطح و ظاهر باقی ماند و کشور رشد و پیشرفت نکرد. در حقیقت آنچه از آن غفلت نمودیم، نظر و تفکر و دیدگاهی بود که بر اساس آن همه تعیناتی که در غرب می‌دیدیم به وجود آمده بود (داوری اردکانی، ۱۳۷۹: ب: ۵۵). به عبارت دیگر غرب ابتدا سنت و فرهنگ خویش را دگرگون کرد. و سنتی و فرهنگی و تفکری جدید تأسیس کرد. و حاصل این سنت و فرهنگ، تمدنی شد که به تمدن غرب مشهور است. این سنت فلسفی، با طرد سنت‌های گذشته، نگاهی دیگر به عالم و آدم افکند (داوری اردکانی، ۱۳۷۸: ج: ۱۱۲). نگاهی که در برگیرنده این معنا بود که آنچه اهمیت دارد زمین و زندگی در آن است و انسان نیز در پی مقصودی فراتر از این زمین نمی‌گردد. انسان در عین حال که به یک حیوان اجتماعی مبدل شد که باید برای تأمین نیازهای ضروری و عادی خود بر طبیعت مسلط شود از طرف دیگر در جایگاه مبدا و راه و معاد عالم قرار گرفت (بارت، ۱۳۹۶: ۳۴). عقل معاش این انسان معیار اخلاق، ایمان و انسانیت شد. انسان غربی با این فلسفه بود که از هر آنچه غیرزمینی بود، قطع امید کرد و خود را "بیگانه" ای یافت که در کنار دیگر حیوانات باید صرفاً معیشت خود را تأمین کند و تأمین معیشت این موجود، استخدام تمامی امکانات زمین از جمله انسان‌ها و نژادهای دیگر را در بر می‌گرفت.

یکی از حکمای معاصر در باب نسبت سنت فکری غرب با قانون، سیاست و اقتصاد و اجتماع شکل گرفته در آن دیار اظهار می‌کرد: «من بدون وجود فلسفه کانت، به سختی می‌توانم وجود سازمان‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی غربی را تصور کنم».^۳ مقصود از آوردن این قول، نشان دادن اهمیت

۳- برگرفته از سخنرانی دکتر رضا داوری اردکانی در همایش «فن‌آوری اطلاعات و ارتباطات» با عنوان «فلسفه فناوری ارتباطات» در سال ۱۳۸۳.

یک فلسفه خاص در تحقق تمدن غربی و شئون آن نبود بلکه آشکار ساختن نسبت دقیق میان نظر (فلسفه) و عمل غربی است. نسبتی که علیرغم غفلت ما از آن، درک بسیاری از موقعیت و پرسش‌ها به توجه بدان باز می‌گردد. این که نظر و عمل دارای مناسبت با هم هستند بدین معناست که هیچ عملی صورت تحقق و عینیت به خود نمی‌گیرد مگر آنکه ابتدا نظری و تفکری به عنوان پایه و اساس آن در عالم نظر مطرح گردد. این نظر پایه، زمینه و روند تحقق عمل را در خارج مهیا می‌سازد. در واقع اگر تفکر و نظری از جانب اهل نظر قوم طرح نگردد، اساساً مردمان نمی‌توانند عملی صورت دهند (داوری اردکانی، ۱۳۷۸: ج ۱۷۸). معنای دیگر این سخن آن است که جدایی میان نظر و عمل توهمی بیش نیست و این توهم از دریچه چشم ظاهرین، در عالم ذهن وارد می‌شود.

ایرانیان با غفلت از نسبت نظر و عمل بر آن بودند مظاهر تمدن غرب را از آن دیار بگیرند و به جامعه خود انتقال دهند. این حرکت شکست خورد و دوام نیاورد نه از جهت اینکه برخی از مظاهر تمدن غربی به ایران انتقال نیافت بلکه از آن روی که موجب توسعه و غربی شدن ما نشد. علت شکست دیگر واضح است: مظاهر و اعمال تمدن غربی در خاک سرزمین ایران ریشه نداشتند. چون تفکر و نظری که می‌بایست اساس این مظاهر و زمینه رشد آنها باشد تفهیم نشد و در ایران رشد نکرد. تا زمانی که ما در نظر و تفکر بر مدار سنت شرقی می‌چرخیم وضع به همین منوال است و با وجود مظاهر و مناسبات صوری غرب در جامعه، باز به سبک و سیاق غربی توسعه یافته نخواهیم شد. اصلاً این مظاهر و مناسبات به دلیل عدم همراهی نظر و تفکر متناسب با آنها، کارکرد حقیقی‌شان را از دست داده‌اند و به بارهای گرانی بر دوش مردمان ایران تبدیل شده‌اند (همان: ۱۷۹). شاهد مدعا را می‌توان در سیستم آموزش بخصوص دانشگاهها و سیستم اداری و بوروکراسی ایران یافت.

دانشگاه‌های ایران از لحاظ مناسبات ظاهری و شیوه آموزش و کتب تدریس به نظر می‌رسد تفاوت چندانی با دانشگاه‌های غربی نداشته باشند. ولی برخلاف دانشگاه‌های اروپا و آمریکا که کارشان در تولید علم و اندیشه و پژوهشگر خلاصه می‌شود، دانشگاه‌های ما نه تنها تولید علم نمی‌کنند بلکه علم به مثابه کالا است که در قالب عناوین و القاب و مدارک به فروش می‌رسد. علت آن است که دانشگاه‌های ما به سبک دانشگاه‌های غربی است ولی اندیشه‌ای که در این دانشگاهها است و یا اساس وجود آنها را در ایران توجیه می‌کند اندیشه‌ای نیست که دانشگاه‌های غربی را به جلو حرکت می‌دهد. وضعیت بوروکراسی ما نیز روشن است. این بوروکراسی ایرانی به جای آنکه روندها و امور جاری مملکت را تسهیل نماید به دردسری عظیم برای اداره کشور مبدل گشته است دردسری که راه فراری از آن متصور نیست. حجم دولت را بزرگ کرده و درآمدهای کلان دولت را می‌بلعد ولی از

هشت ساعت کار مفید تنها ده دقیقه را در انباشت به جامعه و دولت تحویل می‌دهد.

در این بخش قصد داریم به موضوع وجود و عدم امکانات ذاتی و ظرفیت‌های درونی جامعه ایرانی در باب توسعه به سبک غربی بپردازیم.

منظور از امکانات و ظرفیت‌ها قبل از هر چیز، زمینه‌ها و مؤلفه‌های نظری و فرهنگی است که در سنت دینی - فلسفی ایرانیان در رابطه با پیشرفت و دگرگونی در راستای رسیدن به جامعه‌ای توسعه‌یافته وجود دارد. نکته‌ای که در این جا حائز اهمیت است، روشی است که به کار می‌گیریم. این روش، یک روش مقایسه‌ای است که در آن قابلیت‌هایی دیده می‌شود تا هم به مؤلفه‌های پیشین توسعه غربی دست یابیم و هم به اساس و پایه سنت فرهنگی - فلسفی ایرانی.

مؤلفه‌های پیشینی تمدن و توسعه غربی در حقیقت مبانی نظری تمدن غربی است. از آنجا که پرداختن مفصل به این مبانی، در این مقال نمی‌گنجد و با توجه به مطالب پیش گفته، اختصاراً به نکاتی در این زمینه اشاره می‌شود. حقیقت این است که تمدن غربی دارای یک «عالم» خاص است. این عالم مبتنی است بر نحوی نگاه به جهان و انسان. این نگاه در درجه اول نگاهی فلسفی است که از سوی فلاسفه و متفکران غربی طرح و پی‌ریزی شده است. فلاسفه غربی، محور کار خویش را شناخت انسانی قرار دادند، ولی نتایج کار آنها چندان رضایت‌بخش نبود چرا که از دل این فلسفه‌های شناخت‌شناسی، شکاکیتی به وجود آمد که انواع عقل بشری را انکار کرد و انسان و تفکر را به سطح عقل ابزاری و تکنیکی منتزل ساخت. صورت عینی این عقل ابزاری، معادل است با سوداگری، مصلحت‌سنجی ریاضی‌وار و اداره روزمرگی به مثابه غایت انسانی. نمود عقل ابزاری، در رشد صنعت و بازرگانی و سرمایه‌داری پدیدار گشت. صنعتی که به مدد تکنولوژی، در خدمت تولید قرار گرفت و آنچه برای صاحبان صنایع مهم بود، تولید سود و ثروت بیشتر برای بهبود زندگی بود (آوینی، ۱۳۶۷: ۴۸).

در جریان تولید سود و کالا، آدم‌ها نیز در حد ابزارهای تکنیک سقوط کردند و به ارقام و اعدادی تبدیل می‌شوند که از قبل آنها، این امکان وجود داشت که سود و زیان را محاسبه نمود. چرا که آنها انسان تلقی نمی‌شدند بلکه موجوداتی متکامل بودند که از نسل شامپانزه‌های دوران ماقبل تاریخ بودند و فرقی با حیوانات دیگر روی زمین نداشتند. حیواناتی که تنها هدفشان حفظ بقای خود در مقابل رقیبان و مخالفان بود (بارت، ۱۳۶۳: ۱۰۱).

این نگاه، زمانی که با نیست انگاری آمیخته شد، صورت ظلمانی‌تری به خود گرفت بدین معنا که

هویتی ثابت برای انسان متصور نمی‌شد و ادعا می‌گردید انسان به مثابه یک حیوان فارغ از عقل و تسلیم غرایز طبیعی «وقت ندارد». به عبارت دیگر گذشته و آینده از انسان گرفته شد و آنچه از زمان و وقت در دسترس بود لحظه حال و اکنون بود. انسان «در اکنون بود» و این اکنون به هیچ نقطه روشنی منتهی نمی‌شد تا این که در گرداب مرگ پایان می‌یافت (گنون، ۱۳۶۱: ۲۵). خصیصه وجودی این انسان، غرایز و اقتضانات جسمی - مادی بود. عقل دیگر چراغ درونی انسان نبود بلکه عقل مادی است که راه و مسیر حرکت آدمی را نشان می‌دهد. عقل مادی یا جسمی نیز کشش‌های انکارناپذیری در جهت رفع نیازهای اولیه (خوراک، پوشاک، مسکن) و لوازم تأمین آنها دارد.

این نفسانیت (خودبنیادی انسان) تمامی مرزها را در هم شکست. سنت دینی و مسیحی اولین قلعه‌ای بود که تسلیم این نفسانیت گردید و در قالب پیورتن‌ها و کالونیست‌ها پیوند مستحکمی با اغراض دنیای جدید پیدا کرد. اگر بخواهیم این جمله را تصحیح کنیم، باید بگوییم مسیحیت از دریچه پروتستانیزم در هاضمه بزرگ نفسانیت لجام گسیخته انسان جدید هضم شد و به ابزاری مبدل شد تا آخرین مقاومت کنندگان در برابر این وضعیت شیطانی را با شرعی‌ترین و موجه‌ترین وجهی تسلیم وضعیت جدید کند.

سخن را کوتاه کنیم: نتیجه عملی و نظری مطالب قبل این شد که غرب ناچار است به سمت ساختن بهشتی زمینی پیش رود، بهشتی که شاخص‌های مادی و اقتصادی (شاخص‌های توسعه) سیطره‌ای بی چون و چرا در تکوین آن داشتند و این بهشت همان یوتویپای متحقق غرب است که ایرانیان را همچون دیگر مردمان جهان خیره خود ساخته است.

و اما مطالبی که می‌توان به اختصار در باب امکانات و قابلیت‌های جامعه ایرانی برای استقرار توسعه با نگاه به سنت دینی - فلسفی گسترده ایرانیان بیان کرد به قرار زیر است: فلسفه اسلامی و ایرانی از مبدأ وجود آغاز می‌شود. وجود نوری است که در شعاع آن عالم پدیدار می‌گردد و موجودات شأن و مقام خویش را در عالم هستی باز می‌یابند. حاق ذات وجود، نور الهی است که از طریق این ذات اتحاد عالم بالا و پایین امکان می‌یابد و از طرف دیگر تمام هستی در صُقع وجود به اتحاد و یگانگی برای رسیدن به هدف والای شان دست می‌یابند. انسان نیز با دارا بودن مقام خلافت الهی اشرف مخلوقات است. شرافت انسان به آن است که تنها موجودی است که به اختیار خویش و به مدد عقل درونی و نور الهی وحی در حرکت به سمت غایت هستی است. نقطه آغازین وجود انسان و نقطه پایانی‌اش، کانون معرفت الهی است. انسان از جانب حقیقت وجود (الله) است و به سمت او نیز در حرکت است (نصر، ۱۳۷۵: ۱۲۷)

این حرکت مستلزم وحدت با عالم وجود و نیز کشف خویشتن به مثابه گوهر راهبرنده هستی است. معرفت به خویشتن به معرفت معاد وجود نیز منتهی می‌شود. اگر این معرفت حاصل شود، انسان در جای انسانی خویش استقرار یافته و درمی‌یابد که با زدودن غبارهای غفلت از ساحت وجودی خویش باید در پی حقیقت و عمل باشد (ال پروتی، ۱۳۷۷: ۲۰۶). حقیقتی که در برابرش مکشوف می‌شود اقتضای آن را دارد که از مادیات دوری جوید و در حد ضرورت به ماده اشتغال ورزد.

این ماده صورت ظلمانی هستی است که متنزل‌ترین هستی‌ها است. اگر اشتغال به ماده، شدت یابد، انسان نسبت به ساحت وجودی خویش یا در غفلت و جهالت می‌ماند و یا آن را انکار می‌کند. امری که در تمدن غرب به وقوع پیوست و منجر به اثبات یکسره ماده به عنوان تنها واقعیت هستی شد (گنون، ۱۳۷۸: ۵۹). تحقق این حکم، در خارج به صورت تمرکز بر اقتصاد و رفاه و آسایش مادی بروز می‌یابد که تنها صورت ممکن زندگی آدمی در روی کره خاک تلقی خواهد شد. سنت دینی - فلسفی ایرانیان، انسان را در چارچوب خلق الهی توصیف می‌کند. این چارچوب، ادعای انسان‌گرایی غربی و مطلق‌انگاری انسان را از او سلب می‌کند. مطلق‌انگاری که تمام صورت‌های دین و اخلاق و علم و عالم را یا انکار می‌کنند و یا از منظر خویش به رد و اثبات آنان می‌پردازد.

خلاصه این که سنت ما، هیچ امکانی و استعدادی برای پذیرش مبانی نظری توسعه غربی ندارد. چرا که این مبانی از اساس با ذاتیات و مسلمات دین و سنت در تقابل و تضاد دائمی است. این تقابل هم در مبدأ و مسیر حرکت و هم در نقطه پایانی حرکت قابل مشاهده و ملموس است. به نظر می‌رسد لازمه توسعه غربی در جامعه ما، ویران کردن این سنت است، ولی در این که این ویرانی نتیجه دلخواه را بدهد تردید جدی وجود دارد؛ به دلیل آنکه این سنت با عمق و سطح زیست فردی، جمعی و فرهنگی ما ایرانیان درهم آمیخته و عجین شده است. این سخن به معنای آن است؛ تا زمانی که ایرانی به این سنت پای‌بند است، مقدمات و مبانی توسعه غربی در این خاک ریشه نخواهد کرد و به طریق اولی نشانی از توسعه غربی در ایران نخواهد بود.

آنچه می‌شود در پایان این مقاله - با توجه به مسائل مطرح شده - اظهار داشت، شاید چندان زیاد و مفصل نباشد؛ نویسنده هم قصدی برای نتیجه‌گیری از مباحث ندارد ولی مسئله‌ای که جا دارد در اینجا مورد تأمل قرار بگیرد به کلیت پرسش و پاسخ برمی‌گردد که در این مقال به بحث گذاشته شد.

تا حدودی برای ما روشن شد که برای دستیابی به علل، بایستی از ظواهر و معلومات و مشهورات عبور کنیم. البته این عبور به منزله رد و انکار نیست؛ بلکه نوعی تعمیق و تدقیق مسئله است. به عبارت دیگر، نگاه به علل بنیادین و در پی این علل بودن، به ما این فرصت را می‌دهد که در مقام تفکر قرار بگیریم. اساساً با تفکر و تأمل است که بنیانی نو و اساسی تازه، تاسیس می‌شود و انسان به آگاهی راستین می‌رسد.

در این مسیر دریافتیم که با نگاهی که پیراسته از ساده‌انگاری و خیال‌پردازی باشد، پاسخ به این پرسش را که «چرا ایران توسعه نیافته است؟» نباید در استبداد ایرانی و بی‌خیالی ایرانیان و عدم دسترسی به تکنولوژی مدرن و نبود مدیریت صحیح و ... جستجو نمود. البته اینها نیز بی‌تأثیر نیستند ولی علت اصلی و بنیادین را در رویکردی که در مقاله بیان گردید باید یافت: در نسبت ما با ماهیت فرهنگی - تکنولوژی و رابطه وجودی ما با غرب و عدم امکان‌های واقعی در حوزه ایران برای تن دادن به اقتضائات توسعه غربی. به همین علت است که ما نیز مانند ژاپن، به بخشی از صورت تمدن غرب مبدل نشده‌ایم (ر.ک. کریدرز، ۱۳۸۲: ۵۸-۵۴) و ایران، ایران باقی مانده است و غرب، غرب.

- آوینی، سیدمرتضی (۱۳۶۷)،
 — ال پروتی، جیمز (۱۳۷۷)،
 — بارت، آنتونی (۱۳۶۳)،
 — بهنام، جمشید (۱۳۷۵)،
 — پیسی، آرنولد (۱۳۷۶)،
 — داوری اردکانی، رضا (۱۳۷۹)،
 — داوری اردکانی، رضا (۱۳۷۸)،
 — داوری اردکانی، رضا، (۱۳۷۹)
 — زیباکلام، صادق (۱۳۷۷)،
 — کامو، آلبر (۱۳۴۵)،
 — کریدرز، مایکل (۱۳۸۲)،
 — گنون، رنه (۱۳۷۸)
 — گنون، رنه (۱۳۶۱)،
 — نصر، سید حسین (۱۳۷۵)،
 ، چاپ دوم، تهران: نشر ساقی.
 ، مترجم: محمدرضا جوزی، تهران: نشر سخن.
 ، مترجم: محمدرضا باطنی، چاپ سوم، تهران: نشر نو.
 ، تهران: نشر فرزانه.
 ، مترجم: فریدون بدره‌ای، تهران: نشر فروزان روز.
 ، تهران: نشر هرمس.
 ، تهران: نشر ساقی.
 ، تهران: نشر ساقی.
 ، تهران: نشر روزنه.
 ، مترجم: جلال آل‌احمد و علی اصغر جعفرزاده، چاپ چهارم، تهران: کانون معرفت.
 ، مترجم: علی محمد حق‌شناس، تهران: نشر طرح نو.
 ، مترجم: ضیاءالدین دهشیری، تهران: انتشارات امیرکبیر.
 ، مترجم: علیمحمد کاردان، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
 ، مترجم: مرتضی اسعدی، چاپ سوم، تهران: طرح نو.

- ، مترجم: عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ، مترجم: احمد تدین، تهران: سمت.
- ، مترجم: محمدرضا اسدی، تهران، مؤسسه فرهنگی اندیشه.
- ، مترجم: شاپور اعتماد، تهران: نشر مرکز.
- ، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- _ نصر، سیدحسین (۱۳۷۹)،
- _ وبر ماکس (۱۳۶۸)،
- _ هایدگر، مارتین (۱۳۷۵)،
- _ هایدگر، مارتین و دیگران (۱۳۷۷)،
- _ همتی همایون (۱۳۶۶)،

